

درس دوازدهم

در آرزوی تو باشم * دل می‌رود ز دستم

۱. در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم

بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم

به خواب‌گاه عدم گر هزار سال بخسبم

به خواب عافیت آن‌گه به بوی موی تو باشم

اگر هزار سال در گور بخوابم چون در آرزوی وصال تو هستم (یا چون بوی خوش

تو به من می‌رسد) در خواب عافیت (خواب آرام و راحت) خواهم بود.

مفهوم بیت این است که حتی در گور هم آرزوی وصال تو را دارم.

به وقت صبح قیامت که سر ز خاک بر آرم

به گفت و گوی تو خیزم به جست و جوی تو باشم

به وفای تو که گر خشت زنند از گل من

همچنان در دل من مهر و وفای تو بود

به وفای تو: به وفای تو سوگند، «به» حرف قسم است.

بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر

با عشق تو در خاک نهان خواهم شد

به خدا اگر بمیرم که دل از تو بر نگیرم

من چو از خاک لحد لاله صفت برخیزم

لحد: گور

سودا: فکر، عشق

کز آتش درونم دود از کفن بر آید

با مهر تو سر ز خاک بر خواهم کرد

بروای طبیبم از سر که دوا نمی پذیرم

داغ سودای توام سر سویدا باشد

سویدا: نقطه‌ی سیاه دل، عمق دل